**٥٨ - بيان خلاصه عرفان صوفی و فلسفه تياسفيه و بيان تنزّه ذات حقّ و انبساط فيض مطلق**

و نيز از حضرت بهاءالله در لوح خطاب بشيخ سلمان است. قوله الاعلی: "ای سلمان عرفاء را در امثال اين مقامات بيانات بسيار است بعضی حقّ را بحر و خلق را امواج فرض کرده‏اند و اختلاف امواج را ميگويند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جميع ببحر راجع يعنی حقيقت بحرند. و در صور هم بعضی بيانات ديگر نموده‏اند که ذکر آن در اين مقام جائز نه و همچنين حقّ را مداد و سائر اشياء را بمنزله حروفات ذکر نموده‏اند و گفته‏اند همان حقيقت مداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده و اين صور در حقيقت مداد واحد بوده و اوّل را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته‏اند و همچنين حقّ را واحد و اشياء را بمنزله اعداد و حقّ را آب و اشياء را بمنزله ثلج چنانکه گفته‏اند:

و ما البحر فی التمثال الا کثلجه و انت لها الماء الذی هو نابع

و لکن بذوب الثلج يرفع حکمه و يوضع حکم الماء و الامر واقع

و در مقامی ديگر گفته‏اند: و البحر بحر علی ما کان فی قدم ان الحوادث امواج و اشياج باری جميع اشياء را مظهر تجلّی ذاتی حقّ ميدانند و تجلّی را هم سه قسم ذکر نموده‏اند ذاتی و صفاتی و فعلی. و قيام اشياء را بحقّ قيام ظهوری دانسته‏اند و اگر اين مطالب بتمامها ذکر شود سامعين را بشأنی کسالت اخذ نمايد که از عرفان جوهر علم محروم مانند و همچنين بکون اعيان ثابته در ذات قائل شده‏اند چنانچه يکی از حکمای عارف گفته "حقايق الاشياء کائنة فی ذاته تعالی بنحو اشرف ثم افاضها" چه معطی شيئی را فاقد شيئی ندانسته‏اند و ميگويند محال است چنانچه ابن عرب در اين مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفين و متأخّرين بمثل صدرای شيرازی و فيض و امثالهما در رضراض ساقيه ابن عرب مشی نموده‏اند فطوبی لمن يمشی علی کثيب الاحمر فی شاطی هذ البحر الذی بموج من امواجه محيت الصور و الاشباح عما توهموه القوم فيا حبذا لمن عری نفسه عن کلّ الاشارات و الدلالات و سبح فی هذ البحر و غمراته و وصل بحيتان المعانی و لالی حکمه التی خلقت فيه فنعيما للفائزين و هر نفسی که معتقد بر بيانات عرفاء بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون هردو را از مظاهر حقّ دانسته منتهی آن است که اوّل را مظهر اسم هادی و عزيز و امثال آن و ثانی را مظهر اسم مضّل و مذّل و امثال آن و لذا حکم جدال ما بين ايندو محقّق و بعد از خلع تعينات بشريه هر دو را واحد دانسته چنانچه در اصل جميع اشياء را واحد ميدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد اين مطالب قوم که بعضی از آن مجملا بيان شد. ولکن ای سلمان قلم رحمن ميفرمايد اليوم مثبت و محقّق اين بيانات و مبطل آن در يکدرجه واقف چه شمس حقيقت بنفسها مشرق و از افق سماء لايزال لائح است و هر نفسی که بذکر اين بيانات مشغول شود البتّه از عرفان جمال رحمن محروم ماند ... ای سلمان آنچه عرفاء ذکر نموده‏اند جميع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عاليه و افئده مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طيران نمايند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الاذکار من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف ينتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه و هر نفسی فی‏الجمله تفکّر نمايد خود تصديق مينمايد باينکه از برای خلق تجاوز از حد خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که مشيّت امکانيّه بنفسه لنفسه لا من شيئی خلق شده راجع."

و از آن حضرت در لوحی ديگر است. قوله الاعلی: "موحّد اليوم نفسی است که حقّ را مقدّس از کلّ اشباح و امثال ملاحظه نمايد نه آنکه امثال و اشباح را حقّ داند. مثلا ملاحظه کن از صانع صنعتی ظاهر ميشود و از نقّاش نقشی. حال اگر گفته شود اين صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا کذب و رب العرش و الثری بلکه مدّل بر ظهور کماليه صانع و نقّاش ای شيخ فانی معنی فنای از نفس و بقای بالله آن است که هر نفسی خود را در جنب ارادة حقّ فانی و لا شيئی محض مشاهده نمايد مثلا اگر حقّ بفرمايد افعل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قيام بر آن نمايد نه آنکه در خود توهّمی و آنرا حقّ داند."

و در لوحی ديگر. قوله الاعلی: "معنی موحّد اين نيست که دو يا ده را يک بيند اين اصل شرک و نفس الحاد بوده و هست بلکه موحّد آن است که حقّ را من جميع الجهات واحد داند و مقدّس از جميع اسماء و امثال و دون او را قائم باو و موجود بامر او مشاهده نمايد و هر نفس از اين کوثر اطهر که از شطر منظر اکبر جاری است محروم ماند او عندالله موجود نه تا چه رسد بآنکه از اهل توحيد مذکور شود."

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است. قوله العزيز: "بدانکه اين مسأله وحدة ‌الوجود قديم است تخصيص بتياسفه و صوفيه ندارد بلکه بعضی از حکماء يونان نيز معتقد بوحدة‌ الوجود بودند نظير ارسطاطاليس که ميگويد بسيط حقيقی جميع اشياء است و هيچيک از اشياء نيست ... معتقدين بوحدة‌ الوجود را اعتقاد چنين که وجود حقيقی بمنزله دريا است و جميع کائنات مانند امواج اين امواج که عبارت از کائنات است صور نامتناهی آن وجود حقيقی است. پس حقيقت مقدّسه بحر قدم است و صور نامتناهی کائنات امواج حادثه. و همچنين تشبيه بواحد حقيقی و اعداد نامتناهی مينمايند که واحد حقيقی در مراتب اعداد نامتناهی جلوه کرده زيرا اعداد تکرّر واحد حقيقی است ... و از جمله براهين آنان اين است که جميع کائنات معلومات حضرت کبريا است و علم بی معلوم تحقّق نيابد ... پس حقايق کائنات که معلومات باری تعالی است وجود علمی داشتند زيرا صور علميّه الهيّه بودند و قديم‏اند زيرا علم الهی قديم است. مادام علم قديم معلومات نيز قديم است و تشخّصات و تعيّنات کائنات که معلومات قديمه ذات احديّت‏اند عين علم الهی هستند زيرا حقيقت ذات احديّت و علم و معلومات را وحدت صرف محقّق و مقرّر و الّا ذات احديّت معرض کثرات گردد و تعدّد قدماء لازم آيد ... و تسلسل حاصل گردد و قدماء منتهی بنامتناهی گردد و چون تشخصّات و تعيّنات کائنات در علم حقّ عين ذات احديّت بوده‏اند و بهيچ وجه امتيازی در ميان نبود پس وحدت حقيقی بود و جميع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقيقت ذات احديّت مندمج و مندرج بودند يعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات باريتعالی بودند و عين ذات حقّ بودند و چون حقّ تجلّی ظهور نمود آن تشخصّات و تعيّنات کائنات که وجود علمی داشتند يعنی صور علميّه الهيّه بودند در خارج وجود عينی يافتند و آن وجود حقيقی بصور نامتناهی منحل گرديد ... مقصود وجود حقيقی است که از هر تعبيری مقدّس و منزّه است و آن ما يتحقّق به الاشياء است و آن واحد است يعنی واحد حقيقی که جميع اشياء باو وجود يافتن ... اين است حقيقت مسأله تياسفيها. باری در اينکه ما يتحقّق به الاشياء واحد است متّفق عليه است يعنی فلاسفه و انبياء و لکن فرق اينجا است که انبياء ميفرمايند که علم حقّ محتاج بوجود کائنات نيست علم خلق محتاج بوجود معلومات است ... امّا مسأله وجود حقيقی که ما يتحقّق به الاشياء است يعنی حقيقت ذات احديّت که جميع کائنات باو وجود يافته متّفق عليه است امّا تفاوت در اينجا است که صوفيه ميگويند حقائق اشياء ظهور واحد حقيقی است و انبياء ميفرمايند صادر از واحد حقيقی است و تفاوت ميان ظهور و صدور بسيار است. تجلّی ظهوری عبارت از آن است که شيئی واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلا حبّه که که شيئی واحد است و دارنده کمالات نباتی است چون ظهور نمايد بصور نامتناهی اغصان و اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردد اين را تجلّی ظهوری گويند. و امّا تجلّی صدوری اين است که آن واحد حقيقی در علوّ تقديس خويش باقی و برقرار ولکن وجود کائنات از او صدور يافته نه ظهور مانند آفتاب است که شعاع ازو صادر و بر جميع کائنات فائض ولی شمس در علوّ تقديس باقی تنزّلی از برای او واقع نه."

و قوله العزيز: "و آنحقيقت ربوبيّت را تنزّل در مقامات و مراتب عين نقص و منافی کمال و ممتنع و محال همواره در علوّ تقديس و تنزيه بوده و هست و آنچه ذکر ميشود از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلّی الهی است نه تنزّل در مراتب وجود حقّ کمال محض است و خلق نقصان صرف حقّ را تنزّل در مراتب وجود اعظم نقائص است ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلّی آفتاب است در آينه لطيف صافی شفّاف جميع کائنات آيات باهرات حقّ هستند مانند کائنات ارضيه که شعاع آفتاب بر کلّ تابيده ولی بر دشت و کوهسار و اشجار و اثمار همين پرتوی افتاده که نمودار گشته و پرورش يافته و بنتيجه وجود خويش رسيده ."

و قوله اللطيف: "صوفيها حقّ و خلق قائل‏اند و گويند حقّ به صور نامتناهی خلق منحل گرديده و ظهور يافته مانند دريا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده اين امواج حادثه ناقصه همان بحر قديم است که جامع جميع کمالات الهيّه بود امّا انبياء بر آنند عالم حقّ است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چيز از حقّ صادر اوّل که فيض ملکوتی است صدور يافته و تجلّی در حقايق کائنات نموده نظير شعاع که از آفتاب صدور يابد و در کائنات جلوه نمايد و آن فيض که شعاع است در حقايق کلّشيئی بصور نامتناهی تجلّی کند و بحسب استعداد و قابليّت ماهيّات اشياء تعيين و تشخّص يابد."

و از آن حضرت در مفاوضات است. قوله التعالی: "بلکه نور آفتاب نيز مقدّس و مستغنی از کره ارض است."